

علی ارجمندی، قاری نوجوان محله خواجه ربیع
و شاگرد سخت‌کوش استاد شاکر نژاد از شروع مسیر قرآنی‌اش می‌گوید

معجزه‌ای در رواق هشتم

فرزانه شهامت! مثل بسیاری از هم‌سن و سال‌هایش، در انتظار اعلام نتایج اولیه کنکور سراسری به سر می‌برد. علی ارجمندی، به اقتضای سن و سال خود، برای آراستگی موها و پوشش دلخواهش، وقت می‌گذارد و به ظاهر خود اهمیت ویژه می‌دهد. او از اینکه پایه دوازدهم را در مدرسه آقامصطفی خمینی واقع در محله راه آهن، تمام کرده و مهر امسال می‌تواند صبح‌ها، دیرتر بیدار شود و بیشتر در رختخواب بماند، خوشحال است. در کنار شوخ‌طبعی، انرژی نوجوانی سرشار و ویژگی‌هایی از این دست، آنچه او را از بسیاری از هم‌سالانش متمایز کرده، افتخاراتی است که یکی پس از دیگری به دست می‌آورد تا پیش‌بینی اساتید تلاوت قرآن کریم درباره آینده درخشان او به واقعیت، نزدیک‌تر شود.

تازه‌ترین افتخار ملی‌اش به نیمه دوم شهریور امسال برمی‌گردد که توانست تحسین داواران مسابقات ملی رویش با محوریت تلاوت قاریان نوجوان کشور را برانگیزد و رتبه نخست کشور را از آن خود کند. شاگردی نزد اساتید مطرح کشوری مثل استاد حامد شاکر نژاد و حضور در محافل قرآنی برون مرزی، از گام‌هایی بلند حکایت دارد که با سرعتی دوچندان، در مسیر کسب تجربه‌های تازه، برمی‌دارد. آنچه در ادامه می‌خوانید گفت‌وگوی ما با نوجوانی است که حضور خود در این عرصه را حاصل یک قرار با امام رضا^(ع) می‌داند.

۳



قصه آشنایی ات با تلاوت قرآن چطور رقم خورد؟

پدربزرگم، حاج علی آقای ارجمندی که از قدیمی‌های خوش نام خواجه ربیع هستند، از قبل انقلاب، منزلشان جلسه قرآن داشتند. بزرگانی مثل استاد جواد فروغی و استاد سادات فاطمی به این جلسه رفت‌وآمد می‌کردند. از طرفی، به لطف خدا، صدای خوب در خانواده ما، موروثی است. پدرم حاج محسن ارجمندی، مداح اهل بیت^(ع) هستند و اهالی محله، عزاداری تا سوغا و عاشوراد را مسجد امام جعفر صادق^(ع) را بانوچه‌های ایشان می‌شناسند. فضا برای ورودم به این عرصه، آماده بود.

با این حساب، احتمالاً از کودکی اهل تلاوت بوده‌ای.

بیشتر، اهل استماع و شنیدن بودم تا تلاوت. چهار پنج سالگی ام را خاطرم هست که با دو چرخه آبی رنگ ۱۶، توی کوچه دور می‌زدم. روی دو چرخه ام یک اسپیکر نصب شده بود که ظاهرش، شبیه بطری نوشابه بود. با صدای بلند برای خودم مداحی و قرآن پخش می‌کردم و لذت می‌بردم.

واکنش دیگران به قرآن و مداحی شنیدن یک کودک در آن سن و سال، چه بود؟

خیلی‌ها با حالت تمسخر، می‌خندیدند که این بچه، قرآن و مداحی چه می‌فهمد. در ضمن، هر جادر جمعی به من می‌گفتند قرآن بخوان، با اعتماد به نفس، قبول می‌کردم و درکی از حس خجالت و کم‌رویی نداشتم.

باز مینه‌های خانوادگی که اشاره کردی، قاری قرآن شدن، دور از انتظار نبوده است.

چیزهایی که گفتم، زمینه بود فقط. دلیل اصلی کشیده شدن من به این سمت، عهدی بود که با امام رضا^(ع) بستم؛ وقتی که تقریباً چهارده ساله بودم و رؤیای خواننده شدن را در سر داشتم.

قضیه چه بود؟

آمده بودند مدرسه ما برای چکاپ دانش آموزان، من را که معاینه کردند، یک برگه دادند و دستم که برو به فلان آدرس، آنجا دقیق‌تر معاینه شدم. در نهایت گفتند ستون فقرات من ۸۰ درجه انحراف دارد. من قوز کرده و تاحدودی، کج راه می‌رفتم ولی تا قبل از آن، کسی متوجه جدی بودن ماجرا نشده بود. دکتر ارتوپد گفت باید عمل شوی و احتمال آسیب دیدن نخاع، حین جراحی، زیاد است. هزینه عمل به نرخ سال ۹۶، ۱۰۰ میلیون تومان بود. با شنیدن این‌ها، دنیا روی سرم و خانواده ام خراب شد.

به جراحی تن دادی؟

نه، رفتم حرم. به امام رضا^(ع) گفتم آقا کمک کنید من از این فقره، جان سالم به در ببرم؛ قول می‌دهم بشوم قاری قرآن و هر هفته بیایم حرمتان، تلاوت کنم. یک هفته بعد، مدارک پزشکی را بردیم پیش متخصص دیگر. او هم گفت وضعیت عجیب و سختی دارم. قرار شد شرایط من را در گروه پزشکی به اشتراک بگذارد. اعضای گروه مجازی، متخصصان ارتوپد بودند از کشورهای مختلف. نظر جمع، این شد که با استمرار استفاده از کمربند طبی، نیازی به جراحی نیست. عنایت آقا، کار خودش را کرده بود. حالانوبت من بود که به قولم عمل کنم.

راه ورود به دنیای تلاوت حرفه‌ای قرآن را چطور پیدا کردی؟

تلاوت‌های برادران حاجی حسنی کارگزار شنیده بودم. هم حاج محسن را که در حج سال ۹۴ شهید شد و هم برادرشان آقامصطفی را. کلیپ‌های آقامصطفی را که نگاه می‌کردم با خودم می‌گفتم خب، حالا ایشان را کجامی شود پیدا کرد! یک طورهایی برایم دست‌نیافتنی بود. خدا را هوش رانشانم داد. یکی از بچه محل‌های خواجه ربیع، گفت «می‌خواهی قاری خوبی بشوی؟ بیایم شماره تلفن». شماره آقامصطفی بود. تماس گرفتم، گفتند «بیای حسینیه تهرانی‌ها، نرسیده به میدان گنبد سبز». در آن جلسه، آیاتی از سوره قمر را خواندم به سبک استاد غلوش. صوت تلاوتش را بارها شنیده بودم، به ویژه در شرایط غمناک فوت مادر بزرگم. آقامصطفی بعد از آن جلسه، قبول کردند استادم شوند. دو سال خدمتشان بودم.

از این دو سال برایمان بگو.

ساده نگذشت. تقریباً هر روز کلاس داشتم. مسیر خانه مادر خواجه ربیع تا کلاس در خیابان کوهسنگی، دور بود. در سرمای زمستان و گرمای تابستان باید این راه را با حمل و نقل عمومی طی می‌کردم. دوبار پیاده و سوار می‌شدم تا به مقصد برسم؛ یعنی دو ساعت، رفت و دو ساعت برگشت برای کلاس یک و نیم ساعته. البته گاهی هم، مثل شب‌هایی که فردایش مسابقه داشتم، ۹ شب با استاد تمرین را شروع می‌کردیم و تا یک نیمه شب طول می‌کشید.

پس پر زحمت و خسته‌کننده بوده است.

و شیرین! این‌ها را در جواب سؤال‌تان از این باب گفتم تا مردمی که موقع شنیدن تلاوت‌ها، می‌گویند چه خوب، خوش به حالت، بدانند پشت قضیه، زحمت‌های زیادی بوده است.

از شانزده سالگی تا الان را چطور دروادی تلاوت سپری کرده‌ای؟

با استاد ملکی و از طریق ایشان با استاد حامد شاکر نژاد آشنا شدم. وقت‌هایی که استاد حامد، می‌آیند مشهد یا من می‌روم تهران، به صورت حضوری و وقت‌های دیگر به صورت غیر حضوری از محضرشان استفاده می‌کنم.

استاد سخت‌گیری به نظر می‌رسند.

خیلی سخت‌گیر! ما ارتباط صمیمانه‌ای داریم؛ با این حال، سر کلاس، واقعا از ایشان و سخت‌گیری‌هایشان می‌ترسم و حساب می‌برم. روی لحن تک‌تک کلماتی که ادا می‌کنی، توجه دارند و اگر به قول معروف، فالش شود، می‌گویند: دوباره! باید این قدر تکرار کنم تا درست شود. راضی کردن ایشان در تلاوت خیلی سخت است. خیلی کم تعریف می‌کنند و بیشتر ایرادی می‌گیرند و این برای رشد عالی است.

تمرین‌هایت از چه قرار است؟

یکی از تمرین‌های روزمره‌ای که استاد حامد به من دادند، این است که قرآن را باز کنم و شروع کنم به تلاوت. باید جوری حنجره‌ام را تقویت و عملکردش را مدیریت کنم که بتوانم چهل صفحه قرآن را بدون وقفه، تلاوت کنم. خیلی فاصله دارم با انتظار استادم اما می‌دانم که می‌رسم به هدف گذاری. اصلاً اینکه من شاگرد ایشان هستم، یعنی باید فراق را از ایشان، از کار در بیایم. نمی‌شود در یک سطح ماند. باید یک رونمایی جدید باشم برای مردم.

